

# بیوند ادب و سیاست

## دیدگاه سیاسی حافظ: همزیستی مسالمت آمیز

دکتر سید علی

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مرّوت با دشمنان مدارا

با مروری گذرا بر تاریخ عصر حافظ، می بینیم که از نیمه دوم سده هشتم، شهرت این افسون سرای سترگ از خطه فارس و حتی ایران زمین بطور کلی فراتر رفته و برای مثال در هندوستان نام او نامی آشنا بوده است و بیشتر سلاطین آن روزگار بار غبت او را به دربار خویش می خوانده اند. این شهرت، در آن روزگار آن که رسانه های گروهی و ارتباطات سریع و گسترده وجود نداشته، خود از عجایب است و تا امروز که در آغاز سده پانزدهم هجری و سده بیست و یکم میلادی هستیم، یعنی اندکی بیش از شش سده پس از درگذشتش، این شهرت همچنان روزافزون است و سه سال پیش در آلمان از تندیس او پرده برداری شد. این پرده برداری از جهت تاریخی مسبوق به سابقه ایست و آن، ارادت و لفگانگ فن گوته فیلسوف، طبیعی دان، شاعر و رمان نویس آلمانی در سده هیجدهم به حافظ است که فارسی می خوانده تا بتواند اشعار حافظ را به زبان اصلی آن بفهمد؛ معلوم می شود که ترجمه آلمانی او را اقتناع نکرده بوده است (کتاب دیوان شرقی را که در آن گوته از حافظ مریدانه یاد نموده، مرکز گفت و گوی تمدن ها به فارسی ترجمه و منتشر کرده است).

انگلس همکار نزدیک کارل مارکس ارادت در همین حد به حافظ داشته و مانند گوته فارسی آموخته است تا جوهر اندیشه های حافظ را دریابد؛ چون در اشعار حافظ اصلی است که به آنها حرکت و کشش می دهد و بیش از عوامل دیگر در زیبایی و دل انگیزی شعر هایش نقش محوری دارد و آن «تناقض زایا» - (contradiction) créatrice است؛ یعنی تناقضی که مخرب نیست بلکه دلپذیر هم هست مانند مردم مؤمنی که نمازش ترک نمی شود ولی گهگاه... مانند خود حافظ که می گوید:

«فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم

آنچه گویند روانیست نگویم رواست»

یا در جای دیگر که می فرماید:

«باده خور غم مخور و بند مقلد منیوش

اعتبار سخن عام چه خواهد بودن؟»

این نوع تناقض را در فلسفه یونان هر اکلیتوس عنوان کرده و بعدها هگل در آن تغییراتی داده و دیالکتیک نام نهاده است و مارکس در فلسفه مادی خود آنرا فرمول پیشرفت نامیده و تاریخ تمدن بشری را با آن تفسیر کرده است. بیش از این بحث در این باره زائد است و ارتباطی با موضوع مورد نظر ما ندارد و من آنرا در کتاب حافظ و قرن بیست و یکم (نشر شالوده، ۱۳۷۹) توضیح داده ام.

با تأسف به این نکته می باید اشاره کرد که شهرت حافظ تا شصت سال پیش در خارج بیش از آنچه در داخل سرزمین ما بوده گسترش داشته است. وقتی گوته در سده هیجدهم و انگلس در سده نوزدهم مریدانه به حافظ می پرداخته اند و از دریای بینش و دانش او بهره می برده اند ما در جهل و ظلمت قاجاریه غوطه می خورده ایم و پیش از آن، در خرافات و جدالهای کوتاه نظرانه دوران صفویه عمر تلف می کرده ایم. انگلس که فارسی می آموخته تا حافظ را بفهمد، می دیده که این نابغه بلندیرواز، که پیش از رنسانس اروپایی در گذشته، آنچه از جهان و قواعد زندگی ادراک می کرده، با آنچه او از دیالکتیک در این زمان می فهمیده کم و کاستی ندارد. این شعر او مفهوم همان تناقض زیابست که امروز فرمول پیشرفت و ترقی است:

«از خلاف آمد عادت بطلب کام که من

کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم»

جامعه آن روز ما به این اندیشمند سترگ، در حدیك طالع بین و رمال می نگرسته و از دیوانش برای تفأل و آزمون بخت و اقبال بهره می گرفته است و به او لقب لسان الغیب هم داده بوده، غافل از اینکه او در همان دوران حیاتش این لقب آینده خود را به تسخر و طنز گرفته و آنرا نفی کرده است:

«ز سرغیب کس آگاه نیست قصه مخوان

کدام محرم دل ره درین حرم دارد؟»

### حافظ سیاستمداری جاودانه

این مرد بزرگ، با این پیشش واقع گرا و جهان بینی ژرف، امکان نداشته از جامعه منحط و جهل زده خود غافل مانده باشد و درصد اصلاح و بیداریش بر نیامده باشد. او تشخیص داده بوده که دو کانون

پیامبرانه رسول اکرم (ص) (آنا بشر مثلكم) برای کل بشریت تشریح می‌کند و با صراحت می‌گوید:

«مباش در پی آزر و هر چه خواهی کن

که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست»

و سپس با لطافت و هنرمندی و در عین حال ظرافت و نکته‌سنجی، حاکم وقت را از کسوت فرمانروایی بیرون می‌آورد و چون ساقی کوثر مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

«ساقی به جسام عدل بده باده تا گسدا

غیرت نیآورد که جهان پر بلا کند»

اجرای عدالت کلید موفقیت هر دولتمردی است، بویژه که طرف عدل، بی‌نویان و در ماندگان باشند؛ یعنی همان حساسیتی که چهار سده پس از حافظ، کارل مارکس را هنگامی که جنبش صنعتی در اروپا لوج گرفته بود و کارخانه‌های نساجی کودکان زیر هفت سال را به کار می‌گماشتند به طرح نظریه‌ی مارکسیسم برای اعتلای کارگران برانگیخت و دیدیم که مجریان نابخرد آن در اتحاد جماهیر شوروی، جهان را واقماً پر بلا کردند و بشریت تا لیه‌تیر نگاه نابودی و انفجار اتمی جهانی کشانده شد.

### دیپلماسی جهانی حافظ

رسالتی که حافظ را به اتخاذ سیاستی مدبرانه رهنمون گردید، دیگر مربوط به خطه‌ی فارس و دنیای آن روز نبود که امروز شامل مرور زمان شده باشد. او احساس رسالتی جهانی داشته و فرمولی برای این جهان و حتی جهان دیگر بشریت ارائه کرده که اکنون در سده‌ی بیست و یکم یک فرمول پذیرفته شده بین‌المللی است و آن شیوه‌ی زیست با یکدیگر در جهان امروزی است که دارد تبدیل به دهکده‌ی جهانی مک‌لوهان می‌شود و نمونه‌ی کوچک آن در همین زمان اتحادیه‌ی اروپا با پول واحد (یورو) است که پانزده کشور در آن با صلح و سلم در کنار هم زندگی می‌کنند.

این فرمول جهانی، نظریه‌ی «همزیستی مسالمت‌آمیز» است که حافظ عصاره‌ی آنرا در یک بیت سروده است:

«آسایس دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروّت با دشمنان مدلر»

من سالها پیش پیشنهاد کردم که بجاست دولت ایران کاری کند تا همچنان که در تالار مجمع عمومی سازمان ملل متحد شعر مشهور سعدی علیه الرحمه:

(بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش زیک گوهرند)

را نصب کرده‌اند، در کنار یا مقابل آن، این شعر حافظ نیز که بیانگر شعار بین‌المللی در عصر حاضر است گذاشته شود، اما مانند هزاران پیشنهادی که به فراموشی سپرده شده، این هم تا امروز همچنان مدفون مانده است. امیدواریم رئیس‌جمهور محترم این پیشنهاد را که

قدرت و فساد در جامعه‌ی آن روز ستم و غارت می‌کنند:

۱) روحانی نمایان دین فروش و بی‌ایمان که با سالوسی زیر پوشش دین به هر منگری دست می‌زده‌اند؛

۲) حکام و سلاطین که جز زورگویی و تحمیل نظر و انتظار اطاعت و فرمانبری محض و البته کشورگشایی و مال‌اندوزی هدف و منظور دیگری نداشته‌اند.

حافظ مانند هر سیاستمدار تجربه‌ی اندوخته‌ای تشخیص داده بود که نمی‌توان در دو جبهه جنگید و چون می‌دید کانون فساد نخستین دامنه‌ی نفوذش از دیگری بسی گسترده‌تر است، ناگزیر همه‌ی کوشش خود را مصروف مبارزه با کانون نخستین می‌کرد و از سر دوراندیشی ترجیح می‌داد در سنگر حکام با دین فروشان بجنگد؛ هر چند از مصاحبت ایشان نیز مباحی نبود:

«صحبت حکام ظلمت شب یلداست

نور ز خورشید خواه بو که بر آید»

اما این ظلمت یلدایی را بر ملاطفت ریایی رجحان می‌دهد و با حسن خلق و افسون شعر و هنر کلام دلنشین پناهگاهی در برابر الحاد و تکفیر برای خود فراهم می‌سازد. حافظ مردی شکم‌باز و سورچران نبوده که از مجالس امرا بهره‌وری کند؛ ای بسا که از افراط و تفریط کاری آنان دلچرکین هم می‌شده و آرزوی ساعتی فراغت در کاشانه‌ی خویش داشته است و از سر حسرت زمزمه می‌کرده است:

«خوش آن ساعت که استغفای مستی

فراغت بخشید از شاه و وزیرم»

اما حضور حافظ در مجالس حکام منحصر به نوش خواری و عشرت نبوده است؛ معلوم می‌شود که سلطان گهگاه او را طرف مشورت قرار می‌داده است که می‌گوید:

«یک حرف عارفانه بگویم اجازت است

ای نور دیده صلح به از جنگ و دوری»

این اظهار نظر مردی سلیم و صلح طلب است که جهانگشایی مغرور را به صلح و آشتی ترغیب می‌کند. اصولاً حافظ ضد جنگ و ضد خشونت است و دید انسانی او جنگ و خشونت را از لوح ضمیرش پاک کرده است و روی آوری به آنرا دلیل دوری از حقیقت می‌داند:

«جنگ هفتاد و دو ملت همه را علربنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»

چنین برداشتی از جنگ و خون‌ریزی، آشکارا صلح طلبی و بشر دوستی او را نشان می‌دهد و او را بر آن می‌دارد تا طرحی نو عرضه کند که هم در کانون قدرت شرعی و هم در کانون قدرت عرفی و دولتی اثر بخش باشد؛ می‌داند که دین فروشان مدعی با حربه‌ی کفر و الحاد گاهی دست به کشت و کشتارهایی می‌زنند که سلاطین تصورش را هم از ذهن نمی‌گذرانده‌اند. چنین است که حکمی جامع و بشر دوستانه در جهت موازن قرآنی (لکم دینکم و لی دین) و تواضع

مکمل نظریه گفت‌وگویی تمدن‌های ایشان است و بی‌گمان مورد پذیرش سازمان ملل متحد هم قرار خواهد گرفت ارائه کنند تا جهان دریابد که اگر ما در میدان رقابت اقتصادی نمی‌توانیم چنان که باید شرکت کنیم، در صحنه فرهنگ هنوز این توان را داریم که به اقتضای زمان عرضه‌های ارزنده نماییم.

این احساس رسالت جهانی حافظ را نباید حمل بر بلندپروازی او کرد؛ این خاصیت وجودی اوست که زمان پذیر نیست، یعنی آنچه اندیشیده و سروده و کوششی که در اشعار اوست و واژه‌هایی که برای این سروده‌ها به کار گرفته، پس از شش سده، هنوز نو و نمونه‌ای است برای تقلید و سخن‌سنجیده گفتن، در حالی که نوشته‌های شکسپیر امروز قابل فهم نیست و زمان، واژه‌های برجسته آنرا از اعتبار انداخته است. اما حافظ، در همین عصر ما، بیش از هر زمان دیگر شناخته شده و مورد ستایش و تجلیل قرار گرفته است. از دهه چهارم سده بیستم که با ادبیات پس از رنسانس اروپا آشنا شده‌ایم، حافظ را بهتر شناخته‌ایم و تفسیر می‌کنیم و این معلوم می‌دارد که بسیاری از گفته‌هایش در خور آگاهی مردمان عصر حافظ و مردمان پنج قرن پس از مرگ او هم نبوده است و امروز که ادبیات جهان شکوفا شده است و در پرتو رسانه‌های گروهی و ارتباطات سریع به آنها دسترسی یافته‌ایم، لطایف گفته‌های حافظ را بهتر درک می‌کنیم و درمی‌یابیم که این بلندنظر و به قول خودش شاهباز سدره نشین، جایگاهش کنج محنت آباد نبوده است و گویی فرشتگان او را از کنگره عرش و ملکوت اعلا صغیر می‌زده‌اند؛ آنوقت چه انتظاری از جوامعی که جهل و تعصب و کوتاه‌نظری در آنها موج می‌زده است می‌توان داشت که این گوهرها را از خرف و خر مهره تشخیص دهند. بی‌سبب نیست که می‌نالد و می‌سراید:

«هنر نمی‌خرد آیام و غیر از اینم نیست»

کجا روم به تجارت بدین کساد متاع»

از سال ۱۳۱۹ که زنده یاد دکتر معین حافظ شیرین سخن را چاپ کرد و چند سال بعد که شادروانان دکتر قاسم غنی و علامه قزوینی اثر تحقیقی خود را انتشار دادند و بالاخره دکتر پرویز ناتل خانلری که حافظ جامع‌الاطراف خود را با نظرات دیگران که در صفحه‌ای جداگانه مقابل هر غزل قرار داده بود منتشر کرد، پژوهش به گونه‌ای که در اروپا معمول است تا امروز در ایران انجام می‌گیرد و می‌بینیم چه آثار ارزنده‌ای به دست خوانندگان می‌رسد؛ گویی پدیده‌ای نو به نام حافظ کشف شده است. راستی هم چون برلیانی که در تل‌خاکستری یافت شده باشد، هر روز بیش از روز پیش ارزشش مشهود می‌گردد.

اینکه حافظ را «زمان ناپذیر» دانستیم، ادعایی دور از واقعیت نیست. امروز نوپردازانی باشعاری دل‌انگیز در سراسر ایران داریم؛ البته منظورم نوپردازان توهمی نیست که نه دانش کافی دارند و نه ذوق فطری، بلکه منظور کسانی است مانند شاملو، اخوان ثالث، شفیعی

کدکنی، سیلوش کسرائی و فروغ فرخ‌زاد که موسیقی کلام را دریافته‌اند و سروده‌های دلنشین دارند. اینان، هر يك به گونه‌ای، بیت یا مصرعی از اشعار حافظ را برای نمکین کردن سروده خود می‌آورند و به نحوی استادیش را تأیید می‌کنند.

شادروان شاملو دیوان حافظ را از فرط علاقه، به سلیقه خود چاپ کرده و دست به جابجایی‌هایی در بعضی ابیات زده و شیوه‌ای در خواندن اشعار پیشنهاد کرده که صدر صد شخصی و متأسفانه همراه با اشتباه است، اما آقای دکتر شفیعی کدکنی در کتاب موسیقی شعر خود، در فصلی زیر عنوان «این کیمیای هستی» حافظ را چنان که باید معرفی می‌کند و این نوشتار در میان پژوهش‌های انجام شده از جامعیت و محتوایی ژرف برخوردار است. اینها همه دلیل زمان‌ناپذیری حافظ و حضور او در این عصر است. به راستی می‌بینیم که در هیچ عصری چون امروز حافظ چنین مطرح نبوده است؛ نام او را بر بیشتر خیابانها، انجمنها، مدارس، دانشگاه‌ها و... خلاصه آنچه نامیده شدنی است، مشاهده می‌کنیم.

در ابتدای بحث اشاره کردم که امکان نداشته جهان‌بینی و درک اجتماعی حافظ او را در برابر نارواهایی که در جامعه آن روز می‌گذشته است بی‌طرف نگذارد؛ ناگزیر مبارزه پاروحنای نمایان سالوس را هدف نخست خود قرار داده، اما از هدف دوم خویش یعنی مبارزه با حاکمان ستمکار نیز غافل نمانده است. حافظ در پنج سال حکومت امیر مبارزالدین که او را محتسب می‌خوانده، سرسختانه با وی در ستیز بوده است، چنان که گاهی ناچار می‌شده در اختفا به سر برد، چون حریف خونریز به محض دسترس به او کارش را می‌ساخته است. جالب اینکه این موجود درنده خو سخت به دینداری هم تظاهر می‌کرده است. در شرح حالش نوشته‌اند که اغلب از فرط می‌گساری چهره‌ای برافروخته داشته و نامتعادل راه می‌رفته است، اما اصرار داشته در حضور اطرافیان اقامه نماز کند. نقل شده است روزی در حالی که با خضوع به نماز ایستاده بوده، دزدی را دست بسته به مجلس او می‌آورند و او از اشراری بوده که ماهها به دنبالش بوده‌اند. همین که چشم امیر به او می‌افتد، در حالی که دو کف دست را برای خواندن قنوت جلو صورت می‌آورده با انگشت سبابه به دور گلوی خود می‌کشد و نماز را ادامه می‌دهد؛ فرمان قتل به همین سادگی صادر می‌شود و حافظ، این جدیدالاسلام را چنین معرفی می‌کند:

«محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد

خرقه ماست که در خانه خمّار بماند»

و گاهی هم در عالم تخیل با او به مناقشه و جدال بر می‌خاسته:

«محتسب خم شکست و من سر او

سن بالسن والجروح قصاص»

به نظر می‌رسد حافظ آن دوستی تنگاتنگی که با پسر این ستمگر سالوس، شاه شجاع، مصلحتاً برقرار کرده، به خاطر گرفتن

دموکراسی را پایدار کند، بی اینکه بخواهد بفهمد که تروریسم معلول است نه علت و اگر علل برجای بمانند تروریست‌های تازه‌ای سر بر خواهند آورد؛ اما آمریکا در ورای این ادعا، منافعی را تعقیب می‌کند که از تباطولی با تروریسم و دموکراسی ندارد. بازه کار دین‌فروشان عصر حافظ هم براندازی کفر و الحاد و استقرار اسلام نبوده است؛ منافعی برداشت می‌کرده‌اند که حاصلش فقر عمومی و رفاه خصوصی بوده است. پس ریا و سالوس خصیصه ذاتی آدمی است که تکامل و تحول می‌پذیرد؛ از طرفی خود وسیله اکتشاف جرم و جنایتها می‌گردد و در عین حال راهبردهای نو در نزاکتهای بین‌المللی ابداع می‌کند و در دنیای مذهب زیر عنوان «تقیه» راهگشای مشکلات می‌شود. خلاصه کلام، ریا و سالوسی همان توان تعویض رنگ پوست در خزندگان است که آنها را از خطر صید شدن می‌رهاند. اما در آدمی، این توان او را به فریبکاری و بهره‌وری انسان از انسان می‌کشاند که در هیچ‌گونه از جانوران دیده نمی‌شود. هر نوع حیوان، نوع دیگر را فریب می‌دهد و شکار می‌کند ولی نوع خود را فریب نمی‌دهد. هیچ‌گاه دیده نشده است که پلنگی پلنگ دیگر را با مهربانی بر لبه پر تگاه ببرد و ناگهان او را به قعر دره پرتاب کند.

این نوع فریبکاری، خاص انسان است. جالب‌ترین است که انسان گذشته از هم‌نوع خویش، خودش را هم فریب می‌دهد. دیده و شنیده‌ایم که دیکتاتورها حاکمیت و قیومت خود بر مردم را امری ذاتی می‌بندارند. فره‌ایزدی برای شاهان در دین زرتشتی از همین خودباوری ناشی می‌شده است و طرفه اینکه این شاهان برگزیده‌ی ایزدی اغلب به دست افراد عادی کشته شده‌اند ولی همین فرد عادی، باز هم با همین توهم به کار ادامه داده است. نتیجه آنکه انسان نه فقط حیوان ناطق است، حیوان سالوس و فریبکار هم هست. تنه‌راه مقابله با این ریاکاری، بالا بردن سطح آگاهی جامعه و زدودن جهل مردم است تا بتوانند افشاگری کنند، که البته کار آسانی نیست...

انتقام قتل ممدوح محبوب خود، شاه شیخ ابواسحاق، بوده است تا در براندازی پدر ترغیبش کند و موفق هم می‌شود و هنگامی که پسر پدر را کور می‌کند و به جایش می‌نشیند، چنین می‌سراید:

سحر زهاتف غیبم رسید مزده به گوش

که دور شاه شجاع است می‌دلیر بنوش

شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند

هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش

شراب خنانگی از ترس محتسب خورده

به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

اما طبع بلند و تجربه اندوخته حافظ از این پیروزی به جای غفلت و یکسره غرق عیش و نوش شدن، شاه جوان را رندانه ز نهار می‌دهد و به راه راست رهنمون می‌شود:

«دلالت خیسرت کنم به راه نجات

مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش»

و بر دوری از زهدریایی تأکید می‌کند:

«شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد

قدر یکساعت عمری که در او داد کند»

در ضمن، بای بی‌نیازی تمام به او می‌فهماند که قدر هر کس را در حد دانش و بینش او بدانند و معرفت آموختگان را دست کم نگیرد؛ چه اگر حرمت آنانرا نگه نداشت، آنان نیز به او یاده صاف بی‌غشش التفاتی نخواهند کرد و عطایش را به لقایش خواهند بخشید:

«شاه اگر جرعه رندان نه بحرمت نوشد

التفاتش به می صاف مروق نکنیم»

می‌بینید که این بُعد سیاسی حافظ، از دیگر ابعاد معرفتی او اگر شفافتر نباشد کم رنگتر هم نیست و اگر امروز در دوران انفورماتیک می‌زیست حضوری گره گشای داشت و می‌توانست ثابت کند که دین‌فروشان ریاکار و سالوس عصر او همین بازده مادی را داشته‌اند که امروز استثمارگران سابق و مدافعان حقوق بشر کنونی دارند. آمریکا از آن راه دور به خاورمیانه می‌آید تا تروریسم را براندازد و